

دوست

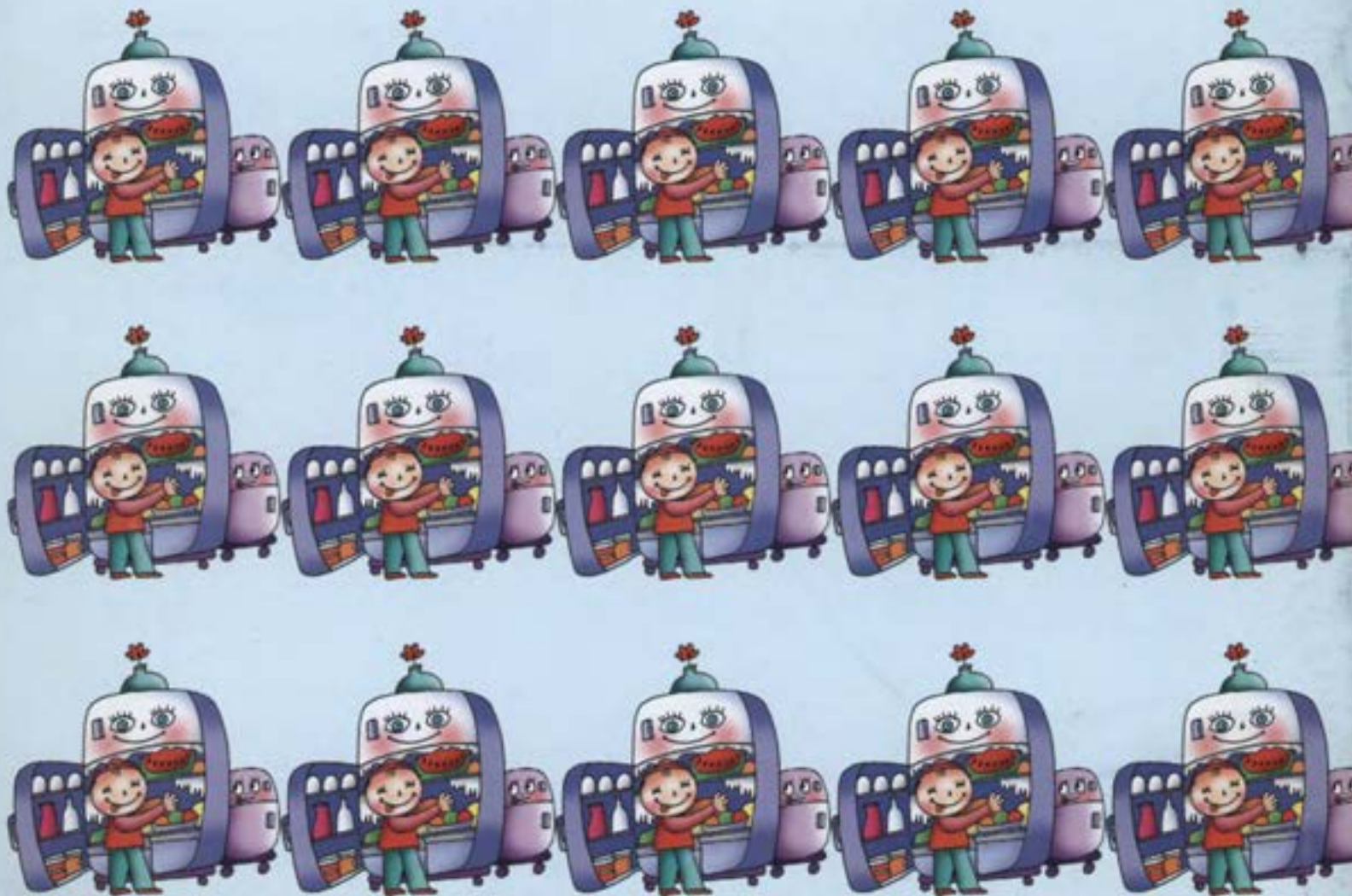
خردسالان

سال سوم،

شماره ۱۶۶، پنجشنبه

۸ دی ۱۳۸۴

۲۰۰ تومان



- | | | | | | |
|----|--|-----------------|----|--|----------------------|
| ۱۳ |  | جیقیل ایرادگیر | ۳ |  | با من بیا |
| ۱۷ |  | باد و پروانه | ۴ |  | یک زمستان سرد و برفی |
| ۲۰ |  | قصه‌ی حیوانات | ۷ |  | نقاشی |
| ۲۲ |  | کیک خامه‌ای | ۸ |  | فرشته‌ها |
| ۲۴ |  | کاردستی | ۱۰ |  | چه گفتی؟ |
| ۲۵ |  | فرم اشتراک | ۱۱ |  | جدول |
| ۲۷ |  | اون چیه که ...؟ | ۱۲ |  | بازی |

- مدیر مسئول: مهدی ارکانی
- سردبیران: افشین علاء، مرجان کشاورزی آزاد
- مدیر داخلی: مارال کشاورزی آزاد
- تصویرگر: محمد حسین سلواتیان
- گرافیک و صفحه آرایی: سدف صفربور
- لیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر عروج
- توزیع: فرخ قیاض
- امور مشترکین: محمد رضا اصغری
- نشانی: تهران - خیابان انقلاب، چهارراه کالج، شماره ۹۶۲، نشر عروج
- تلفن: ۶۶۷۰۱۲۹۷ و ۶۶۷۰۶۸۳۲ نماینده: ۶۶۷۱۲۲۱۱



پدر و مادر عزیز، مریب گرامی

این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هرگونه فعالیت پیش بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.



بامن بیا ...



دوست من سلام.

من یخچال هستم، همان که میوه‌ها و غذاها را برای تو سالم و تازه نگه می‌دارد.

من می‌توانم همیشه خنک باشم برای همین هم به من یخچال می‌گویند.



بعضی از بچه‌ها، در مرا بی‌خودی باز می‌کنند، آن وقت هوای گرم، داخل یخچال می‌شود.

هوای گرم، هم یخچال را خراب می‌کند، هم چیزهایی که توی آن است.



پس یادت باشد قبل از باز کردن در یخچال، فکر کن می‌خواهی چه چیزی را برداری، بعد در یخچال را باز کن! حالا دست مرا بگیر و با من بیا...



یک زمستان سرد و برفی



یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا، هیچ کس نبود.

یک روز سرد زمستانی، سنجاب کوچولو به جنگل رفت تا آخرین دانه‌های خوراکی را جمع کند و با خودش به لانه ببرد.

سنجاب کوچولو می‌دانست که سرد شدن هوا و رسیدن زمستان، یعنی خواب زمستانی و ماندن توی لانه. برای همین هم تصمیم داشت خودش را برای یک زمستان خوب و آرام آماده کند. سنجاب توی همین فکرها بود که برف شروع به باریدن کرد و خیلی زود همه‌ی جنگل پوشیده از برف شد، سفید سفید.

سنجاب به هر طرف نگاه کرد فقط برف بود و برف.

درخت‌های بی برگ زیر بارش برف، سفید شده بودند، همه مثل هم.

سنجاب می‌خواست به لانه‌اش برگردد اما نمی‌دانست کدام درخت لانه‌ی اوست.

حتی نمی‌دانست از کدام راه برگردد.

جنگل سفید و برفی را نمی‌شناخت.

او هیچ وقت در زمستان پر برف توی جنگل نمانده بود.

اما باید فکری می‌کرد.

سنجاب با خودش گفت: «باید هر طور شده راه لانه را پیدا کنم.»

بعد با خوش حالی فریاد زد: «پیدا کردم! من از کنار رودخانه تا این جا آمدم. پس باید از کنار رودخانه به طرف

بالا حرکت کنم.»

سنجاب، خوب گوش کرد و صدای آب رودخانه را شنید.

با دیدن رودخانه، شروع کرد به طرف بالا حرکت کردن.



بعد با خودش فکر کرد: «نزدیک درفتی که من روی آن لانه دارم، یک سنگ بزرگ است که همیشه قورباغه‌ها روی آن می‌نشستند و توی آب می‌پریدند. باید آن سنگ را هم پیدا کنم.»

سنجاب کمی که بالاتر رفت، سنگ بزرگ را دید که روی آن پر از برف شده بود. با خوش حالی روی سنگ رفت و از آن بالا به درخت‌ها نگاه کرد. روی یکی از درخت‌ها، سوراخی را دید که لانه‌ی گرم و قشنگش آن جا بود.

شاد و خندان به طرف درخت دوید. از تنه‌ی آن بالا رفت و به لانه‌اش رسید.



سنجاب خسته بود، خسته و خواب‌آلود.

و لانه‌اش گرم بود، هم گرم و هم نرم.

در یک زمستان سرد و برفی، هیچ جا بهتر از یک لانه‌ی گرم و نرم نبود.

سنجاب دمش را زیر سرش گذاشت و به خواب رفت. یک خواب خوش و شیرین

در یک لانه‌ی گرم و نرم وسط یک زمستان سرد و برفی.

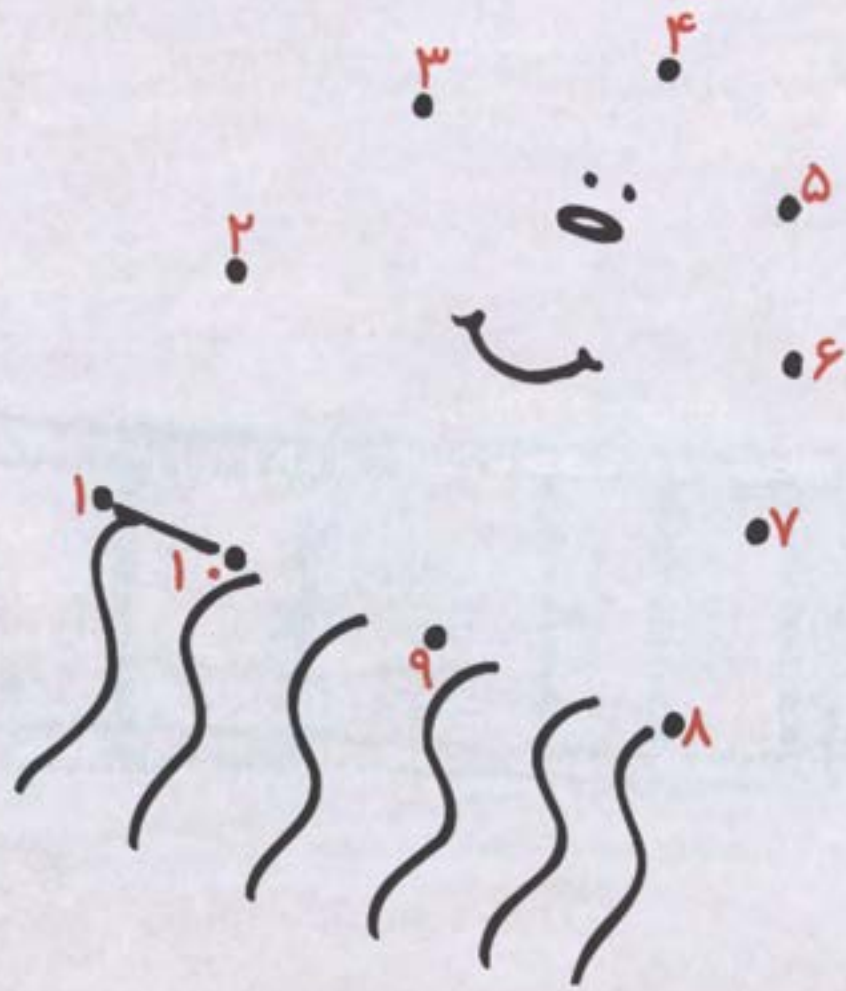




دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود.
آن را رنگ کن.

نقاشی

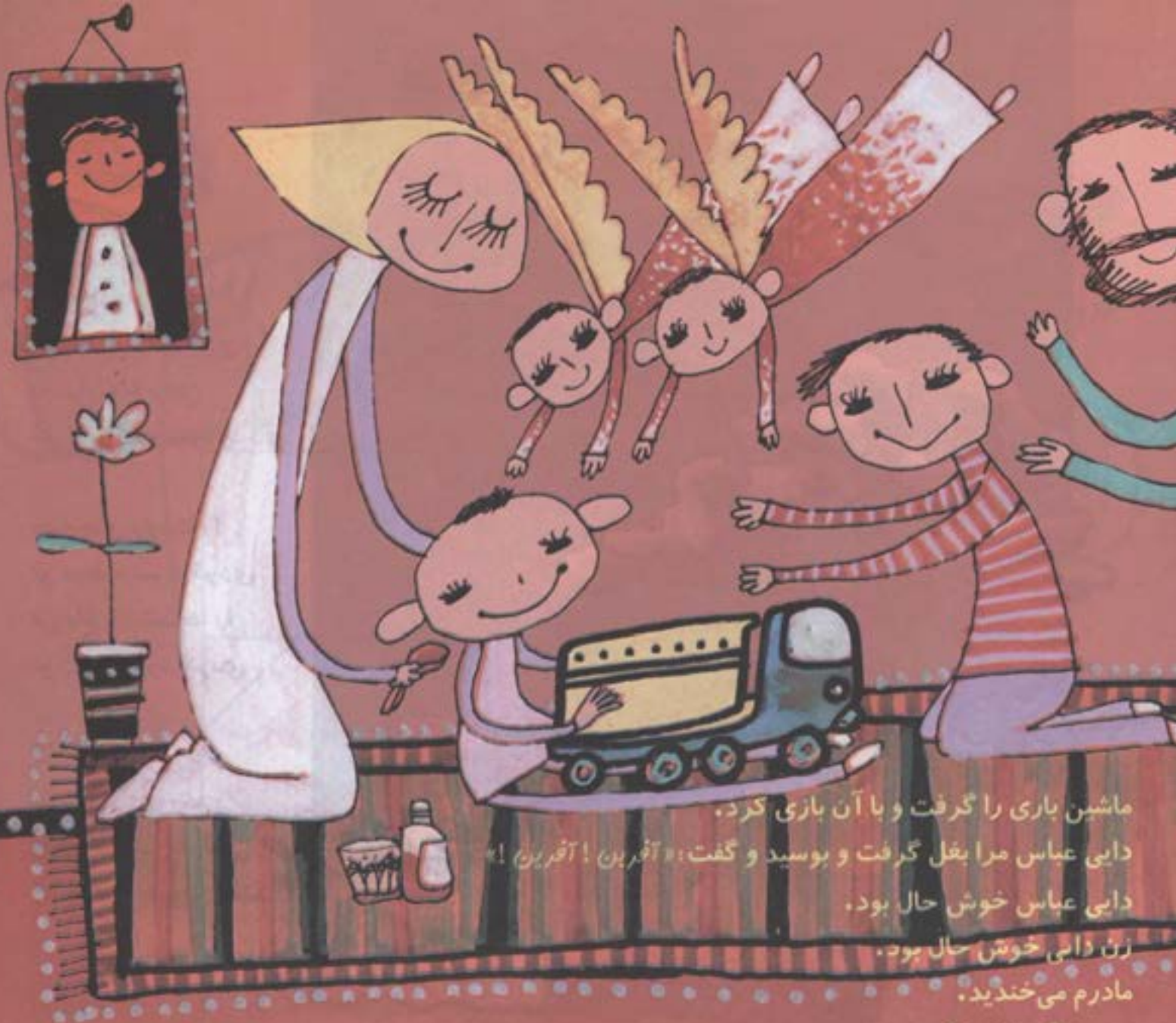
۱ → ۲ → ۳ → ۴ → ۵ → ۶ → ۷ → ۸ → ۹ → ۱۰



فرشته‌ها



دیروز دایی عباس و زن دایی و حسین کوچولو به خانه‌ی ما آمدند. حسین تب داشت و گریه می‌کرد، مخصوصاً وقتی که ماشین باری مرا دید، جیغ کشید و آن را خواست. من ماشین باری‌ام را خیلی دوست دارم. ترسیدم که حسین آن را خراب کند. ماشین را برداشتم و در گوشه‌ی کمد، پنهان کردم. دایی عباس و زن دایی، هرچه کردند حسین آرام نشد. دایی گفت که خانم دکتر گفته اگر داروهایش را بخورد، زود زود خوب می‌شود. مادرم حسین را بغل گرفت و دست و پای او را با آب شست تا خنک شود و تبش پایین بیاید. اما حسین فقط گریه می‌کرد. زن دایی می‌خواست با قاشق، شربت او را بدهد اما حسین شربت را نمی‌خورد. همه سعی می‌کردند تا او را آرام کنند ولی هیچ‌کس نمی‌توانست کاری کند. تا این که من تصمیم مهمی گرفتم. رفتم و ماشین باری را آوردم و آن را به حسین دادم. حسین ساکت شد. به من و ماشین باری نگاه کرد. زن دایی فوراً قاشق پر از شربت را در دهان او گذاشت. حسین بدون این که بفهمد، شربت را خورد و خندید.



ماشین باری را گرفت و با آن بازی کرد.

دایی عباس مرا بغل گرفت و بوسید و گفت: «آفرین! آفرین!»

دایی عباس خوش حال بود.

زن دایی خوش حال بود.

مادرم می‌خندید.

حسین گریه نمی‌کرد.

فرشته‌ها از این کار خوب من شاد بودند.

چه گفتی؟

افسانه شعبان نژاد



تو سوار باد بودی
که به روستا رسیدی
به میان باغ رفتی
گل و برگ و میوه چیدی

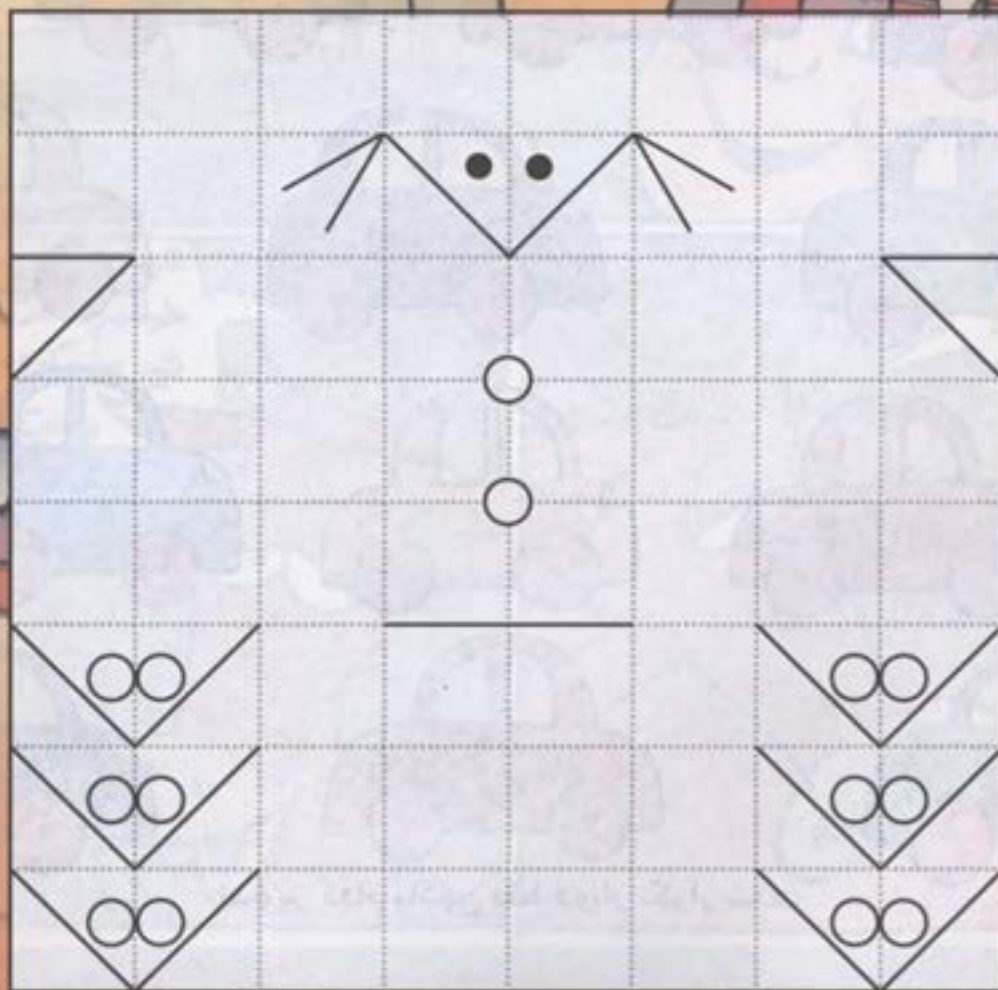
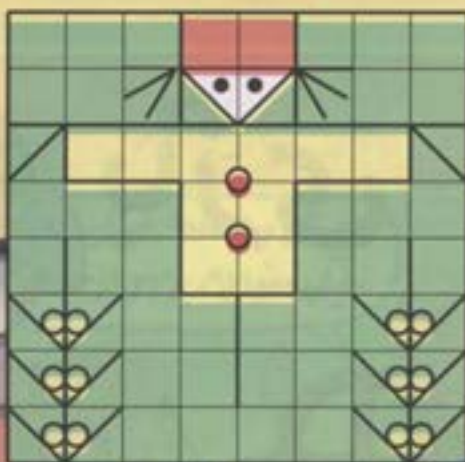
همه جای روستا را
تو دوباره سرد کردی
تن باغ و دشتها را
تو دوباره زرد کردی

گل و بلبل و پرستو
همه با شتاب رفتند
به درختها چه گفتی
که همه به خواب رفتند؟



جدول

جدول را کامل و رنگ کن.



بازی



تصویر کدام ماشین فقط دوبار تکرار شده؟



یک گاو! همه می گن که گاو حیوان
خیلی مفیدیه. بر من و از خودش پرسم چرا.



شیر من خیلی مقوی و
خوشمزه است! از
شیر من، کره، پنیر
ماست و
دوغ می گیرن.



چرا مفید هستم؟
این که معلوم!



ببخشید، من یک گاو ۳۰ نه کارخانه نوشابه سازی!

این که فایده
نشد، هر وقت
از شیرت نوشابه
گاز دار گرفتند
مفید هستی!



این که فایده نشد! هر وقت
تونستند که از گوشتت
پفک و چیپس درست
کنند مفید هستی!
ببخشید!



تازه، از گوشتت
من خورش،
خوراک و کباب
درست می کنند...
واای!

من پیشنهاد می کنم
به جاش سبزی پخته بخورید!





اتفاقاً شاخم
یک فایده خیلی
مهمتر داره:
من شاه با اون
بچه های ایرلند
رو آدب کرد!



این که فایده
نشده هر وقت
از ساخت ...
از ساخت ... ام!
ساخت چه فایده
بهتری می تونه
داشته باشه...



آخ فسخ! آهمن باشم که از یک گاو شاخ دراز
که تحملش کمه ایرلند گیرم!

گروب! گروب!

پایان



با معرفی شخصیت‌های
داستان به کودک از او
بخواهید در خواندن
داستان شما را
همراهی کند.



جغد



باد




پروانه



قورباغه


باد و پروانه

یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود.


یک روز  گل زیبایی را دید.

به بوی شهد گل رفت و روی آن نشست.

،  ، را دید.

گرسنه بود و با دیدن  دهانش آب افتاد.

آرام نزدیک گل رفت تا  را بگیرد و بخورد.

بالای درخت بود که  را دید.

دهانش آب افتاد و تصمیم گرفت را بخورد.

دلش نمیخواست ، را بخورد و ، را بخورد.

هاکرد و هو کرد و را با خودش برد.


از رفتن غمگین شد.

به دور و بر نگاه کرد.

شاخ و برگ درختان را تکان می داد.


جستی زد و رفت توی آب.

میخواست بپرد و را بگیرد، اما رفته بود.


به دور و بر نگاه کرد. 

می‌وزید و برگ درختان را تکان می‌داد.



پرزد و رفت تا برای خودش غذای دیگری پیدا کند، مثل  که رفت تا غذای دیگری پیدا کند.



، را به دشتی پر از گل برد. 



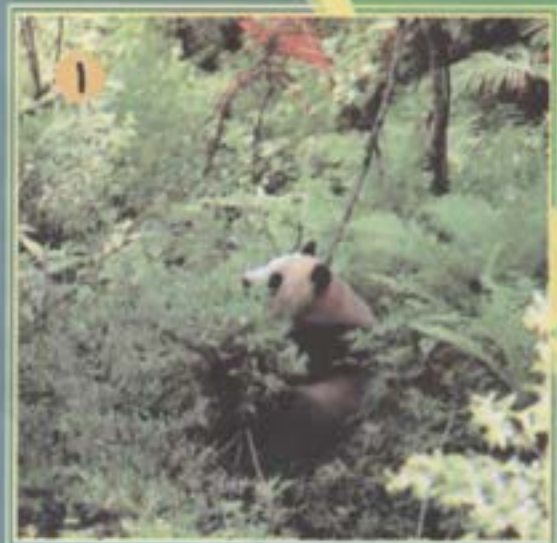
دشتی که در آن نه  بود و نه .

خندید.

ها کرد و هو کرد و رفت.



قصه‌ی حیوانات



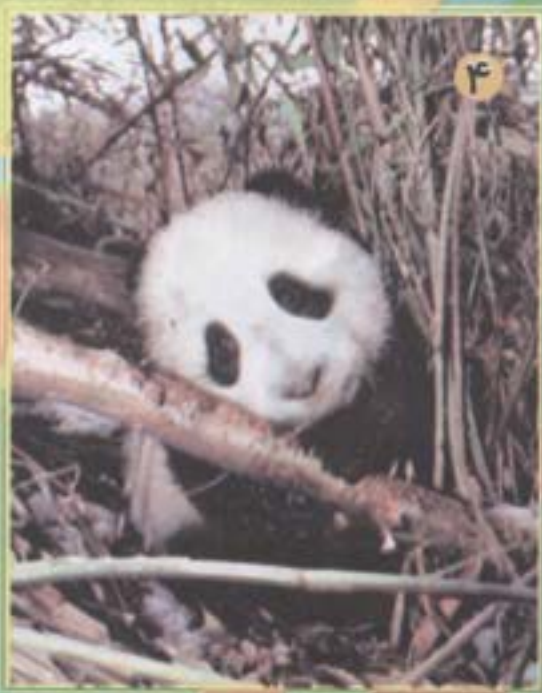
۱) یک روز پاندا کوچولو دوستش را دید که روی شاخه‌های درخت خوابیده است.



۳) پاندا تصمیم گرفت از درخت بالا برود و مثل او بخوابد.

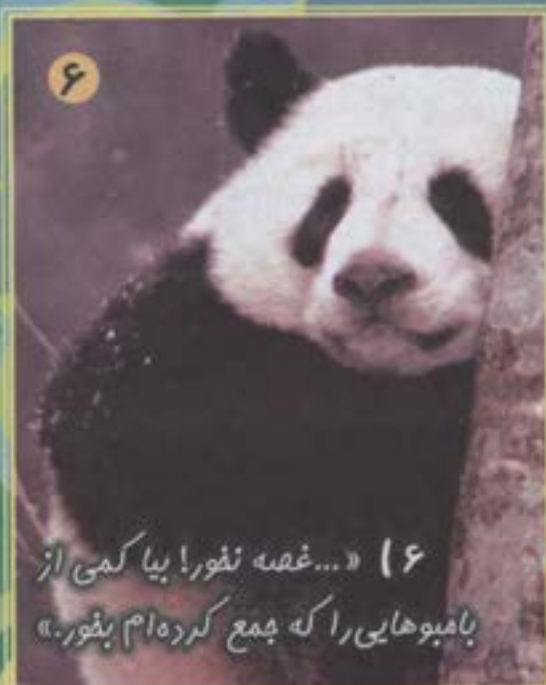


۲) راحت راحت!



۴) اما شاخه‌ی درخت شکست و پاندا افتاد پایین.





۶ «... غصه نفور! بیا کمی از
بامبوهایی را که جمع کرده‌ام بفور.»



۵ گوش سفید، پاندا را دید که خیلی ناراحت است
و به او گفت: ...

۸ گوش سفید گفت: «و من هم پایین درخت
با یک عالمه بامبو منتظرت می‌نشینم!»



۷ پاندا بامبوهای بزرگ را برداشت
و گفت: «بالا فره یک روز بالای درخت
می‌فوابم!»



کیک خامه‌ای

برف، روی چمن‌های باغچه نشست مثل یک کیک خامه‌ای.
برف، روی درخت وسط چمن‌ها نشست مثل یک درخت خامه‌ای.
پیشی می‌خواست گنجشک‌های شکلاتی را بخورد که گنجشک‌ها پرزدند و رفتند.
پیشی ماند و زیر برف شد یک پیشی خامه‌ای!





کار دستی

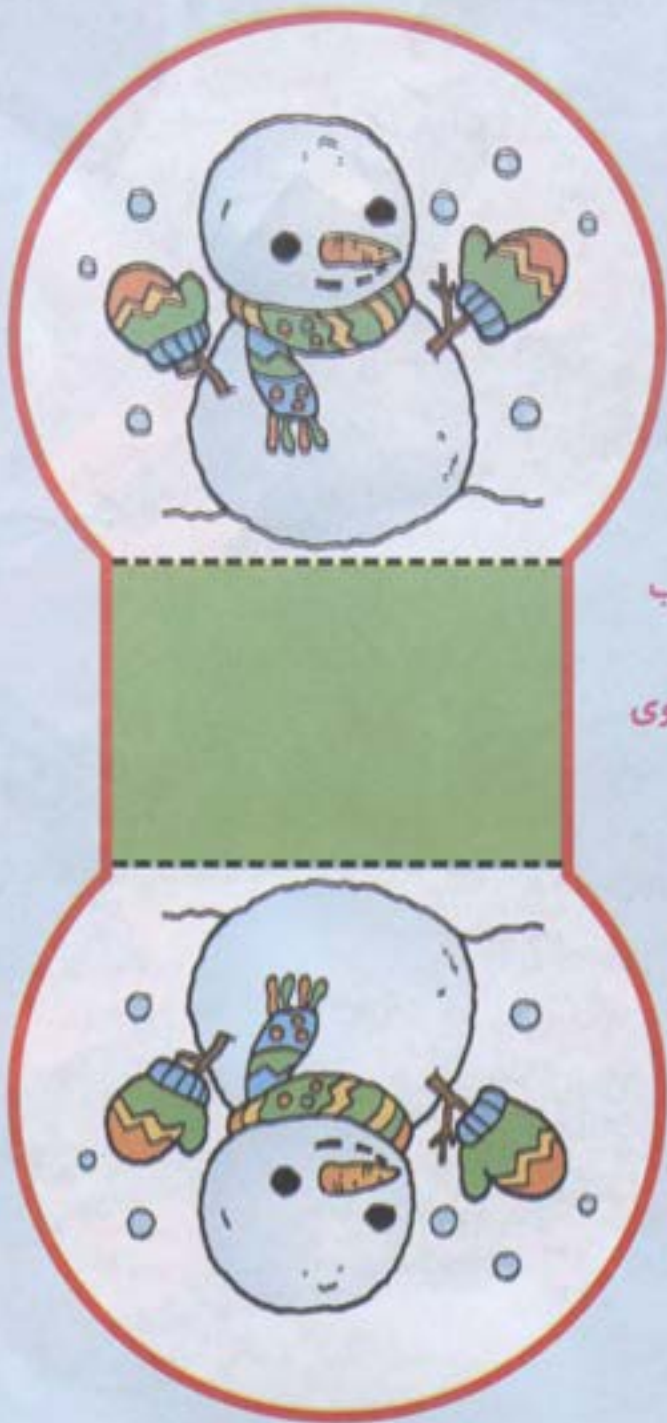
- این شکل را از روی خط قرمز قیچی کن.

- آن را از روی علامت نقطه چین تا بزن و از پشت با چسب

مایع به هم بچسبان.

- اگر قسمت سبز را روی زمین بگذاری، آدم برفی کوچولوی

تو می‌تواند بایستد.





خردسالان

دوست

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۴

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۲۲۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

[قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور]

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان، نمایندگی چاپ و نشر عروج تلفن: ۳۳۶۴۵۷۷



نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد: ۱۳ / / تحصیلات:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره: تا شماره:

امضاء



نشانی فرستنده:

جای تمبر

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب ، چهار راه کالج ، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

دوست خردسالان

دوست خردسالان



اون چیه که ...؟

مصطفی رحماندوست

اون چیه که از ابر پاره پاره
تیریک تیریک می باره
از کثیفی بیزاره
چیک و چیک و چیک می باره
یا شر و شر می کنه
چاه ها رو پر می کنه
یا نم و نم می باره
یواش و کم می باره



